

عشق

عشق عالم را فرا گرفته

زندگی و عشق از هم جدا نشدنی هستند. هر جا که هستی است، عشق نیز وجود دارد. حتی ابتدایی‌ترین آگاهی نیز همیشه می‌کوشد تا محدودیت‌هایش را درهم شکسته و نوعی وحدت با شکل‌های دیگر را تجربه کند. اگرچه هر شکلی، از سایر شکل‌ها جدا است اما در حقیقت همه‌ی آنها شکل‌هایی از یک وحدت هستی هستند. احساس نهفته‌ای که برای این حقیقت درونی پنهان وجود دارد، حتی در عالم مجاز نیز به طور غیرمستقیم توسط جاذبه‌ای که یک شکل برای شکل دیگری دارد، خود را نشان می‌دهد.

حکمرمایی عشق در طبیعت بی جان

قانون جاذبه که تمامی سیارات و ستاره‌ها از آن پیروی می‌کنند به طریق خود بازتاب کم‌سویی از عشق می‌باشد که همه عالم را فرا گرفته است. حتی نیروهای دافعه نیز در حقیقت بیانی از عشق هستند، زیرا علت اینکه اجسام یکدیگر را دفع می‌کنند این است که با نیروی بیشتر به برخی اجسام دیگر جذب می‌شوند. نیروی دافعه، نتیجه‌ی منفی جاذبه‌ی مثبت است. نیروهای چسبندگی و پیوستگی که در ساختار ماده حکمفرما هستند، بیان مثبت عشق است. مثال قابل توجه از عشق که در این سطح، نیروی جاذبه است که آهنربا بر آهن وارد می‌سازد. این شکل‌های گوناگون عشق، همگی از پایین‌ترین

نوع هستند، زیرا الزاماً به واسطه‌ی ابتدایی‌ترین آگاهی که در آنها ظاهر می‌شود مشروط می‌گردند.

عشق در سلسله‌ی حیوانات

در دنیای حیوانات، عشق آشکارتر و به صورت میل غریزی آگاهانه که متوجه اجسام واقع در محیط است خود را نشان می‌دهد. این عشق، غریزی است و از طریق تصاحب اشیای مناسب و برآوردن امیال مختلف، خود را نمایان می‌سازد. هنگامی که یک ببر مشغول دریدن آهوئی است به مفهوم واقعی عاشق آهو می‌باشد. جاذبه‌ی سکس، نوعی دیگر از عشق در این سطح است. ابرازهای عشق در این مرحله، همگی یک زمینه مشترک دارند یعنی همه‌ی آنها در پی برآوردن برخی امیال غریزی بدن‌ی یا خواسته‌ها از طریق موضوع عشق هستند.

عشق انسانی باید با عقل سازگاری یابد

عشق انسانی بسیار برتر از چنین شکل‌هایی از عشق است که در سطح پایین‌تر قرار دارند، زیرا انسان‌ها دارای نوعی آگاهی هستند که به رشد کامل رسیده است. اگرچه عشق انسانی در امتداد شکل‌های پایین‌تر عشق است که مادون انسانی می‌باشند اما از جهتی با آنها تفاوت دارد، چون از این به بعد کارکرد آن می‌باید گام به گام در کنار عامل جدیدی که عقل است ادامه یابد. گاهی عشق انسان، خود را به صورت نیرویی مجزا از عقل ابراز داشته و به موازات آن حرکت می‌کند. گاهی به صورت نیرویی که با عقل درآمیخته شده خود را ابراز نموده و در کشمکش با آن قرار می‌گیرد و سرانجام خود را به

عنوان جزء تشکیل دهنده‌ی کلیتی هماهنگ ابراز می‌دارد که در آن عشق و عقل متوازن و ترکیب شده و یک واحد کامل را تشکیل می‌دهند.

سه ترکیب از عشق و عقل

بدین ترتیب عشق انسانی در سه ترکیب مختلف با عقل می‌تواند وجود داشته باشد. در نوع اول دایره‌ی فکر و عشق تا حد امکان از یکدیگر جدا هستند، یعنی دایره‌ی عشق عملاً خارج از دسترس عملکرد عقل قرار دارد و دسترسی عشق به موضوعات فکر، بسیار اندک بوده یا اصلاً به آن دسترسی پیدا نمی‌کند. البته، جدایی کامل بین این دو جنبه‌ی روح هرگز امکان‌پذیر نیست اما زمانی که کارکرد عشق و عقل به طور متناوب انجام بگیرد (برتری آنها در نوسان باشد) عشقی خواهیم داشت که به وسیله‌ی عقل روشن نشده و یا عقلی خواهیم داشت که توسط عشق درخشان نشده است. در نوع دوم، عشق و عقل هر دو همزمان با هم کار می‌کنند، اما با یکدیگر هماهنگی ندارند. اگرچه این کشاکش ایجاد آشفته‌گی می‌کند اما این خود، مرحله‌ای لازم در رشد و تکامل حالت برتر است که در آن ترکیب واقعی عشق و عقل وجود دارد. در نوع سوم عشق، این ترکیب عشق و عقل تحقق یافته و در نتیجه عشق و عقل هر دو آنچنان به طور کامل دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شوند که موجب پیدایش سطح جدیدی از آگاهی می‌شوند. این آگاهی در مقایسه با آگاهی معمولی و انسانی را می‌باید آگاهی برتر نامید.

تنوع کیفی عشق

عشق انسانی در قالب نفس-آگاهی پدیدار می‌گردد که دارای امیال بی‌شماری است. عشق به وسیله‌ی این عوامل، از راه‌های گوناگون رنگ‌های مختلفی به خود می‌گیرد. همانطور که در یک دستگاه «شهر فرنگ» در اثر ترکیب عوامل ساده‌تر، طرح‌های متنوع و در حال تغییری را می‌بینیم، در وسعت عشق نیز تقریباً تنوع‌های کیفی بی‌حدی را می‌یابیم که در اثر ترکیبات جدید عوامل روانی به وجود آمده‌اند، یا درست همانطور که تنوع رنگ‌ها در گل‌های مختلف بی‌نهایت است، همانطور نیز تفاوت‌های مختلف و ظریفی در عشق‌های انسانی یافت می‌شود.

شکل‌های پایین‌تر عشق

عشق انسانی توسط عوامل مسدود کننده‌ای نظیر شیفتگی، شهوت، حرص، خشم و حسادت احاطه گردیده است. از جهتی حتی این عوامل مسدودکننده، یا شکل‌های پایین‌تر عشق هستند یا نتایج جانبی اجتناب‌ناپذیر این عشق‌های پایین‌تر می‌باشند. شیفتگی، شهوت و حرص را می‌توان شکل‌های منحرف و پایین‌تر عشق در نظر گرفت. شخص در شیفتگی، گرفتار عشق یک موضوع شهوانی می‌گردد؛ در شهوت، او میل حواس پنجگانه نسبت به آن موضوع را پرورش می‌دهد و در حرص، آرزوی به دست آوردن آن را دارد. از این سه شکل پایین‌تر عشق، حرص گرایش دارد تا از موضوع اصلی نیز فراتر رفته و روش به دست آوردن آن را فراهم نماید. بنابراین مردم برای به دست آوردن پول یا مقام یا قدرت حریص می‌شوند تا

با استفاده از آنها به اشیا مختلفی که آرزوی آنها را دارند، برسند. خشم و حسادت هنگامی به وجود می‌آیند که شکل‌های پایین‌تر عشق بی‌نتیجه مانده یا اینکه به نتیجه رسیدن آنها به خطر افتد.

شکل‌های پایین‌تر عشق دشمن عشق برتر هستند

این شکل‌های پایین‌تر عشق، مانع آزاد شدن عشق پاک می‌شوند. جریان عشق هرگز نمی‌تواند پاک و پیوسته شود مگر اینکه از بند این شکل‌های پایین‌تر عشق که باعث انحراف و محدودیت می‌شوند رهایی یابد. بنابراین شکل‌های پایین‌تر عشق، دشمن عشق برتر هستند. اگر آگاهی در جریان شکل‌های پایین‌تر عشق گرفتار گردد، قادر نخواهد بود که خود را از دام‌های خود-ساخته، رهایی بخشد و بیرون آمدن از آنها و پیشرفت بیشتر را دشوار می‌یابد. بدین ترتیب شکل‌های پایین‌تر عشق، به مداخله در رشد شکل برتر عشق ادامه داده و از اینرو برای آشکار شدن بی‌قید و شرط شکل برتر عشق، می‌باید شکل‌های پایین‌تر عشق ترک شوند.

عشق و شیفتگی

آشکار شدن عشق برتر از درون لاک عشق پایین‌تر، با تمایز دائمی بین این دو عشق از یکدیگر امکان‌پذیر است. بنابراین عشق باید به دقت از عوامل مسدودکننده‌ای چون شیفتگی، شهوت، حرص و خشم تمیز داده شود. در شیفتگی، شخص به خاطر جادوی جاذبه‌ای که ایجاد شده به یک قربانی مطیع و تسلیم برای هدف تبدیل می‌شود. اما در عشق، درک فعال از ارزش ذاتی عشق وجود دارد.

عشق و شهوت

عشق همچنین با شهوت تفاوت دارد. در شهوت تکیه بر موضوع *حواس پنجگانه* است و در نتیجه، *فرمانبرداری* روحانی روح را به دنبال دارد اما عشق، روح را در رابطه‌ی مستقیم و *هم‌پایه* با حقیقتی که در پشت جسم است قرار می‌دهد. بنابراین شهوت به صورت سنگین و عشق به صورت سبک تجربه می‌شود. در شهوت، زندگی تنگ می‌شود اما در عشق، *انبساط* در هستی وجود دارد. *دوست داشتن یک فرد به منزله‌ی افزودن زندگی او به زندگی خود شما است.* انگار که زندگی شما افزایش یافته و واقعاً در دو مرکز زندگی می‌کنید. اگر شما تمام عالم را دوست بدارید، آنگاه نیابتاً در تمامی عالم زندگی می‌کنید. اما در شهوت، زندگی فروکش می‌کند و یک احساس کلی از وابستگی ناامیدانه به یک شکل به وجود می‌آید که به عنوان «دیگری» در نظر گرفته می‌شود. بنابراین در شهوت، *تشدید جدایی و رنج* وجود دارد اما در عشق، *احساس وحدت و شادی* وجود دارد. شهوت، عیاشی است اما عشق، تفریحی سالم است. شهوت، میل به حواس پنجگانه است اما عشق بیان روح است. شهوت در جستجوی کامیابی است اما عشق کامیابی را تجربه می‌کند. در شهوت *برانگیختگی جنسی* است اما در عشق، آرامش وجود دارد.

عشق و حرص

عشق با حرص نیز متفاوت است. حرص، انحصارگری در تمامی شکل‌های خشن و ظریف آن می‌باشد و می‌خواهد چیزهای خاکی،

افراد و همچنین چیزهای خیالی و غیر قابل لمسِ چون شهرت و قدرت را به خود اختصاص بدهد. در عشق مسالهای پیوست یک شخص دیگر به هستی شما مطرح نیست و جریان آزاد و خلاقِ عشق و بخشش وجود دارد که بدون هیچ گونه چشمداشتی برای خود، به هستی روانی معشوق، جان می‌بخشد و آن را دوباره پر بار می‌سازد. از اینرو این تناقض به وجود می‌آید، حرص که می‌کوشد شی دیگری را به خود اختصاص دهد در واقع به نتیجه‌ی معکوس دست می‌یابد و خود زیر فرمان و سرپرستی آن قرار می‌گیرد و عشق که مقصودش فدا کردن خود به خاطر هدف است در واقع به پیوستن روحانی معشوق با هستی عاشق می‌انجامد. در حرص، خودی محدود می‌خواهد موضوع را تصاحب کند اما خود، توسط آن موضوع تصاحب می‌شود. در عشق، خودی محدود بدون هیچ گونه قید و شرطی خود را به معشوق تقدیم می‌کند اما با این عمل، درمی‌یابد که معشوق را در هستی خود، تجربه می‌کند

عشق پاک توسط فیض الهی بیدار می‌شود

شیفتگی، شهوت و حرص یک بیماری روحانی را تشکیل می‌دهند که اغلب به واسطه‌ی علایم تشدیدکننده‌ی خشم و حسادت، مهلک‌تر می‌شود. در تضاد متقابل، عشق پاک شکوفایی کمال روحانی است. عشق انسانی به قدری در کمند این شرایط محدودکننده قرار گرفته است که پدیدار شدن عشق پاک از درون، غیر ممکن می‌گردد. بنابراین هنگامی که چنین عشق پاک در مرید بیدار می‌گردد، آن همیشه یک هدیه از سوی مرشد است. بیدار شدن عشق پاک در قلب مرید واکنشی به نزول فیض مرشد کامل است.

هنگامی که عشق پاک به صورت هدیه‌ای از جانب مرشد کامل دریافت می‌گردد، در آگاهی مرید همچون بذری در خاک مساعد جای می‌گیرد و به مرور زمان رشد کرده، تبدیل به نهال و سپس به درختی تنومند مبدل می‌گردد.

آمادگی روحانی برای دریافت فیض الهی

بهرحال نزول فیض مرشد کامل مشروط به آمادگی روحانی اولیه‌ی مرید است. این آمادگی روحانی اولیه برای دریافت فیض الهی تا زمانی که مرید برخی از صفات الهی را در ساختار روانی خود پرورش نداده، به هیچ وجه کامل نیست. هنگامی که فرد از غیبت پرهیز نماید و بیشتر به نکات خوب دیگران بیندیشد تا نکات بد آنها و هنگامی که بردباری عظیمی از خود نشان دهد و آرزوی خوبی دیگران را داشته باشد، حتی اگر به ضرر خودش تمام شود، آنگاه آماده‌ی دریافت فیض مرشد کامل می‌شود. یکی از بزرگترین موانع بر سر راه آمادگی روحانی مرید، نگرانی است. هنگامی که با کوشش عظیم، مانع نگرانی از میان برداشته شود، راه برای پرورش صفات الهی که لازمه‌ی آمادگی روحانی مرید است هموار می‌گردد. به محض آماده بودن مرید، باران فیض مرشد کامل بر او می‌بارد، زیرا مرشد کامل که اقیانوس عشق الهی است همواره مراقب روحی می‌باشد که فیضش در او ثمربخش شود.

عشق پاک بسیار کمیاب است

آن نوع عشق که به وسیله‌ی فیض مرشد کامل بیدار می‌شود، سعادت‌ی بسیار کمیاب است. مادری که حاضر است همه چیز را فدا

کند و به خاطر فرزندش بمیرد و شهیدی که زندگی خود را به خاطر میهنش از دست می‌دهد، در واقع بسیار شریف هستند اما آنها لزوماً این عشق پاک که برخاسته از فیض مرشد کامل است را نچشیده‌اند. حتی *مرتااض‌های* بزرگ با ریش‌های بلند که در کوه‌ها و غارها نشسته و به طور کامل در *جذبه‌ی عمیق* فرو رفته‌اند نیز لزوماً این عشق گرانبها را ندارند.

عشق پاک بهترین انضباط

عشق پاک که توسط فیض مرشد کامل بیدار می‌شود بسیار ارزشمندتر از هر محرک دیگری است که مرید می‌تواند از آنها استفاده کند. چنین عشقی نه تنها مزیت تمامی انضباط‌ها را در خود ترکیب می‌کند، بلکه از تمامی آنها در تاثیرگذاری بر هدایت مرید به سوی هدفش، برتری دارد. هنگامی که این عشق بیدار شد، مرید فقط یک آرزو دارد و آن وحدت با محبوب الهی است. این کنار کشیدن آگاهی از تمامی آرزوهای دیگر، منجر به پاک‌ی بی‌کران می‌شود؛ بنابراین هیچ چیز بهتر از این عشق نمی‌تواند مرید را به طور کامل پاک کند. مرید همیشه حاضر است تا همه چیز را به محبوب الهی پیشکش کند و هیچ فداکاری برایش بسیار مشکل نیست. همه‌ی افکار او از خودی محدود روی برمی‌گردانند و به طور انحصاری بر محبوب الهی تمرکز می‌یابند. *با سوزانتر شدن این عشق روزافزون، سرانجام رهرو زنجیرهای اسارت خودی محدود را شکسته و با محبوب الهی یکی می‌گردد.* این کمال عشق است و هنگامی که عشق این چنین به ثمر بنشیند، الهی می‌گردد.

عشق الهی برتر از عشق انسانی است

عشق الهی از لحاظ کیفیت با عشق انسانی تفاوت دارد. عشق انسانی، دوست داشتن همگان در یکتای الهی است در حالی که عشق الهی، دوست داشتن یکتایی الهی در همگان است. عشق انسانی موجب گره و پیچیدگی‌های بی‌شمار می‌شود در حالی که عشق الهی به وحدت و آزادی منتهی می‌شود. در عشق الهی جنبه‌های شخصی و غیر شخصی به طور مساوی توازن دارند اما در عشق انسانی این دو جنبه به طور متناوب بر یکدیگر برتری می‌یابند. وقتی ملاحظاتی شخصی در عشق انسانی حکمفرما باشد، به طور مطلق موجب نادیده گرفتن ارزش ذاتی شکل‌های دیگر می‌شود. هنگامی که عشق از روی انجام وظیفه باشد، حالت غیر شخصی عشق حاکم بوده و شخص را اغلب خشک، سرد و مکانیکی می‌سازد. احساس وظیفه در شخص، منجر به قید و بندهای ظاهری در رفتار می‌شود اما در عشق الهی آزادی بی‌قید و شرط و خود جوشی بی‌حد، وجود دارد. عشق انسانی در جنبه‌های شخصی و غیر شخصی، محدود است اما عشق الهی با ترکیب جنبه‌های شخصی و غیر شخصی در بیان و هستی، بی‌نهایت می‌باشد.

در عشق الهی عاشق با محبوب الهی یکی شده است

حتی بالاترین نوع عشق انسانی تابع محدودیت ماهیت فرد بوده و تا آسمان هفتم ایستادگی می‌کند. عشق الهی پس از محو شدن ذهن انفرادی بیدار می‌شود و از کمند ماهیت فرد آزاد است. در عشق انسانی دوگانگی بین عاشق و معشوق پایداری می‌کند اما در عشق

الهی عاشق و محبوب الهی یکی می‌شوند. در این مرحله، رهرو به بیرون از قلمرو دوگانگی گام نهاده و با خداوند یکی می‌شود، زیرا خداوند همان عشق الهی است. هنگامی که عاشق و محبوب الهی یکی شدند، آن پایان و آغاز است.

عالم به خاطر عشق به وجود آمده

به خاطر عشق است که تمام عالم به وجود آمده و به خاطر عشق است که ادامه دارد. خداوند به قلمرو خیال فرود می‌آید، زیرا دوگانگی ظاهری بین معشوق الهی و عاشق، کمک می‌کند تا سرانجام خداوند از ربانیت خود، آگاهانه مسرور گردد. رشد عشق با تنش دوگانگی، مشروط و پرورنده می‌شود. خداوند باید از جدایی و تمایز ظاهری در قالب روح‌های بی‌شمار رنج ببرد تا به بازی عشق ادامه دهد. آنها همه شکل‌های خود او هستند و در رابطه با آنها همزمان نقش عاشق و معشوق الهی را ایفا می‌کند. او به صورت معشوق الهی، بی‌حد مورد قدردانی آنها واقع می‌شود و به صورت عاشق الهی، ناجی حقیقی و نهایی آنها است تا آنها را به سوی خود باز گرداند. بنابراین اگرچه کل عالم دوگانگی تنها خیالی بیش نیست اما این خیال به خاطر هدفی مهم به وجود آمده است.

پویایی عشق

عشق، بازتاب وحدت خداوند در عالم دوگانگی است و تمام اهمیت آفرینش از آن سرچشمه می‌گیرد. اگر عشق از دایره‌ی زندگی بیرون نگاه داشته شود، تمامی روح‌ها در دنیا نسبت به یکدیگر وجود خارجی کامل پیدا می‌کنند و تنها روابط و تماس‌های

ممکن در یک چنین دنیای بی‌عشقی، صرفاً سطحی و مکانیکی است. به خاطر عشق است که تماس‌ها و روابط بین روح‌ها حائز اهمیت می‌شوند. این عشق است که معنا و ارزش به تمامی رویدادهای عالم دوگانگی می‌بخشد. اما در حالی که عشق به عالم دوگانگی معنا می‌بخشد، همزمان نیز چالشی همیشگی برای عالم دوگانگی است. به همان اندازه که عشق قدرت می‌گیرد به بیقراری خلاق نیز دامن می‌زند و نیروی محرک اصلی یک پویایی روحانی می‌شود که سرانجام موفق به بازگرداندن آگاهی به حالت نخستین وحدت هستی می‌شود.

گرچه هر شکلی، از سایر شکل‌ها جدا است اما در حقیقت همه‌ی آنها شکل‌هایی از یک وحدت هستی هستند. احساس نهفته‌ای که برای این حقیقت درونی پنهان وجود دارد، حتی در عالم مجاز نیز به طور غیرمستقیم توسط جاذبه‌ای که یک شکل برای شکل دیگری دارد، خود را نشان می‌دهد.

حکفرمایی عشق در طبیعت بی‌جان

قانون جاذبه که تمامی سیارات و ستاره‌ها از آن پیروی می‌کنند به طریق خود بازتاب کم‌سویی از عشق می‌باشد که همه عالم را فرا گرفته است. حتی نیروهای دافعه نیز در حقیقت بیانی از عشق هستند، زیرا علت اینکه اجسام یکدیگر را دفع می‌کنند این است که با نیروی بیشتر به برخی اجسام دیگر جذب می‌شوند. نیروی دافعه، نتیجه‌ی منفی جاذبه‌ی مثبت است. نیروهای چسبندگی و پیوستگی که در ساختار ماده حکمفرما هستند، بیان مثبت عشق است. مثال

قابل توجه از عشق که در این سطح، نیروی جاذبه است که آهنربا بر آهن وارد می‌سازد. این شکل‌های گوناگون عشق، همگی از پایین‌ترین نوع هستند، زیرا الزاماً به واسطه‌ی ابتدایی‌ترین آگاهی که در آنها ظاهر می‌شود مشروط می‌گردند.

عشق در سلسله‌ی حیوانات

در دنیای حیوانات، عشق آشکارتر و به صورت *میل غریزی* آگاهانه که متوجه اجسام واقع در محیط است خود را نشان می‌دهد. این عشق، *غریزی است* و از طریق تصاحب اشیای مناسب و برآوردن امیال مختلف، خود را نمایان می‌سازد. هنگامی که یک ببر مشغول دریدن آهوئی است به مفهوم واقعی عاشق آهو می‌باشد. جاذبه‌ی سکس، نوعی دیگر از عشق در این سطح است. ابرازهای عشق در این مرحله، همگی یک زمینه مشترک دارند یعنی همه‌ی آنها در پی برآوردن برخی امیال غریزی بدنی یا خواسته‌ها از طریق موضوع عشق هستند.

عشق انسانی باید با عقل سازگاری یابد

عشق انسانی بسیار برتر از چنین شکل‌هایی از عشق است که در سطح پایین‌تر قرار دارند، زیرا انسان‌ها دارای نوعی آگاهی هستند که به رشد کامل رسیده است. اگرچه عشق انسانی در امتداد شکل‌های پایین‌تر عشق است که مادون انسانی می‌باشند اما از جهتی با آنها تفاوت دارد، چون از این به بعد کارکرد آن می‌باید گام به گام در کنار عامل جدیدی که *عقل* است ادامه یابد. گاهی عشق انسان، خود را به صورت نیرویی *مجزا* از عقل ابراز داشته و به موازات آن حرکت

می‌کند. گاهی به صورت نیرویی که با عقل درآمیخته شده خود را ابراز نموده و در کشمکش با آن قرار می‌گیرد و سرانجام خود را به عنوان جزء تشکیل دهنده‌ی کلیتی هماهنگ ابراز می‌دارد که در آن *عشق و عقل متوازن و ترکیب شده و یک واحد کامل را تشکیل می‌دهند.*

سه ترکیب از عشق و عقل

بدین ترتیب عشق انسانی در سه ترکیب مختلف با عقل می‌تواند وجود داشته باشد. در نوع اول دایره‌ی فکر و عشق تا حد امکان از یکدیگر جدا هستند، یعنی دایره‌ی عشق عملاً خارج از دسترس عملکرد عقل قرار دارد و دسترسی عشق به موضوعات فکر، بسیار اندک بوده یا اصلاً به آن دسترسی پیدا نمی‌کند. البته، جدایی کامل بین این دو جنبه‌ی روح هرگز امکان‌پذیر نیست اما زمانی که کارکرد عشق و عقل به طور متناوب انجام بگیرد (برتری آنها در نوسان باشد) *عشقی خواهیم داشت که به وسیله‌ی عقل روشن نشده و یا عقلی خواهیم داشت که توسط عشق درخشان نشده است.* در نوع دوم، عشق و عقل هر دو همزمان با هم کار می‌کنند، اما با یکدیگر *هماهنگی ندارند.* اگرچه این کشاکش ایجاد آشفته‌گی می‌کند اما این خود، مرحله‌ای لازم در رشد و تکامل حالت برتر است که در آن ترکیب واقعی عشق و عقل وجود دارد. در نوع سوم عشق، این ترکیب عشق و عقل تحقق یافته و در نتیجه عشق و عقل هر دو *آنچنان به طور کامل دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شوند که موجب پیدایش سطح جدیدی از آگاهی می‌شوند.* این آگاهی در مقایسه با

آگاهی معمولی و انسانی را می‌باید آگاهی برتر نامید.

تنوع کیفی عشق

عشق انسانی در قالب نفس-آگاهی پدیدار می‌گردد که دارای امیال بی‌شماری است. عشق به وسیله‌ی این عوامل، از راه‌های گوناگون رنگ‌های مختلفی به خود می‌گیرد. همانطور که در یک دستگاه «شهر فرنگ» در اثر ترکیب عوامل ساده‌تر، طرح‌های متنوع و در حال تغییری را می‌بینیم، در وسعت عشق نیز تقریباً تنوع‌های کیفی بی‌حدی را می‌یابیم که در اثر ترکیبات جدید عوامل روانی به وجود آمده‌اند، یا درست همانطور که تنوع رنگ‌ها در گل‌های مختلف بی‌نهایت است، همانطور نیز تفاوت‌های مختلف و ظریفی در عشق‌های انسانی یافت می‌شود.

شکل‌های پایین‌تر عشق

عشق انسانی توسط عوامل مسدودکننده‌ای نظیر شیفتگی، شهوت، حرص، خشم و حسادت احاطه گردیده است. از جهتی حتی این عوامل مسدودکننده، یا شکل‌های پایین‌تر عشق هستند یا نتایج جانبی اجتناب‌ناپذیر این عشق‌های پایین‌تر می‌باشند. شیفتگی، شهوت و حرص را می‌توان شکل‌های منحرف و پایین‌تر عشق در نظر گرفت. شخص در شیفتگی، گرفتار عشقِ یک موضوع شهوانی می‌گردد؛ در شهوت، او میل حواس پنجگانه نسبت به آن موضوع را پرورش می‌دهد و در حرص، آرزوی به دست آوردن آن را دارد. از این سه شکل پایین‌تر عشق، حرص گرایش دارد تا از موضوع اصلی نیز فراتر رفته و روش به دست آوردن آن را فراهم نماید. بنابراین

مردم برای به دست آوردن پول یا مقام یا قدرت حریص می‌شوند تا با استفاده از آنها به اشیا مختلفی که آرزوی آنها را دارند، برسند. خشم و حسادت هنگامی به وجود می‌آیند که شکل‌های پایین‌تر عشق بی‌نتیجه مانده یا اینکه به نتیجه رسیدن آنها به خطر افتد.

شکل‌های پایین‌تر عشق دشمن عشق برتر هستند

این شکل‌های پایین‌تر عشق، مانع آزاد شدن عشق پاک می‌شوند. جریان عشق هرگز نمی‌تواند پاک و پیوسته شود مگر اینکه از بند این شکل‌های پایین‌تر عشق که باعث انحراف و محدودیت می‌شوند رهایی یابد. بنابراین شکل‌های پایین‌تر عشق، دشمن عشق برتر هستند. اگر آگاهی در جریان شکل‌های پایین‌تر عشق گرفتار گردد، قادر نخواهد بود که خود را از دام‌های خود-ساخته، رهایی بخشد و بیرون آمدن از آنها و پیشرفت بیشتر را دشوار می‌یابد. بدین ترتیب شکل‌های پایین‌تر عشق، به مداخله در رشد شکل برتر عشق ادامه داده و از اینرو برای آشکار شدن بی‌قید و شرط شکل برتر عشق، می‌باید شکل‌های پایین‌تر عشق ترک شوند.

عشق و شیفتگی

آشکار شدن عشق برتر از درون لاک عشق پایین‌تر، با تمایز دائمی بین این دو عشق از یکدیگر امکان‌پذیر است. بنابراین عشق باید به دقت از عوامل مسدودکننده‌ای چون شیفتگی، شهوت، حرص و خشم تمیز داده شود. در شیفتگی، شخص به خاطر جادوی جاذبه‌ای که ایجاد شده به یک قربانی مطیع و تسلیم برای هدف تبدیل می‌شود. اما در عشق، درک فعال از ارزش ذاتی عشق وجود

دارد.

عشق و شهوت

عشق همچنین با شهوت تفاوت دارد. در شهوت تکیه بر موضوع *حواس پنجگانه* است و در نتیجه، *فرمانبرداری روحانی* روح را به دنبال دارد اما عشق، روح را در رابطه‌ی مستقیم و *هم‌پایه* با حقیقتی که در پشت جسم است قرار می‌دهد. بنابراین شهوت به صورت سنگین و عشق به صورت سبک تجربه می‌شود. در شهوت، زندگی تنگ می‌شود اما در عشق، *انبساط* در هستی وجود دارد. *دوست داشتن یک فرد به منزله‌ی افزودن زندگی او به زندگی خود شما است.* انگار که زندگی شما افزایش یافته و واقعاً در دو مرکز زندگی می‌کنید. اگر شما تمام عالم را دوست بدارید، آنگاه نیابتاً در تمامی عالم زندگی می‌کنید. اما در شهوت، زندگی فروکش می‌کند و یک احساس کلی از وابستگی ناامیدانه به یک شکل به وجود می‌آید که به عنوان «دیگری» در نظر گرفته می‌شود. بنابراین در شهوت، *تشدید جدایی و رنج* وجود دارد اما در عشق، *احساس وحدت و شادی* وجود دارد. شهوت، عیاشی است اما عشق، تفریحی سالم است. شهوت، میل به حواس پنجگانه است اما عشق بیان روح است. شهوت در جستجوی کامیابی است اما عشق کامیابی را تجربه می‌کند. در شهوت *برانگیختگی جنسی* است اما در عشق، آرامش وجود دارد.

عشق و حرص

عشق با حرص نیز متفاوت است. حرص، انحصارگری در تمامی شکل‌های خشن و ظریف آن می‌باشد و می‌خواهد چیزهای خاکی، افراد و همچنین چیزهای خیالی و غیر قابل لمس را چون شهرت و قدرت را به خود اختصاص بدهد. در عشق مسالهای پیوسته یک شخص دیگر به هستی شما مطرح نیست و جریان آزاد و خلاق عشق و بخشش وجود دارد که بدون هیچ گونه چشمداشتی برای خود، به هستی روانی معشوق، جان می‌بخشد و آن را دوباره پر بار می‌سازد. از اینرو این تناقض به وجود می‌آید، حرص که می‌کوشد شیئی دیگری را به خود اختصاص دهد در واقع به نتیجه‌ی معکوس دست می‌یابد و خود زیر فرمان و سرپرستی آن قرار می‌گیرد و عشق که مقصودش فدا کردن خود به خاطر هدف است در واقع به پیوستن روحانی معشوق با هستی عاشق می‌انجامد. در حرص، خودی محدود می‌خواهد موضوع را تصاحب کند اما خود، توسط آن موضوع تصاحب می‌شود. در عشق، خودی محدود بدون هیچ گونه قید و شرطی خود را به معشوق تقدیم می‌کند اما با این عمل، درمی‌یابد که معشوق را در هستی خود، تجربه می‌کند

عشق پاک توسط فیض الهی بیدار می‌شود

شیفتگی، شهوت و حرص یک بیماری روحانی را تشکیل می‌دهند که اغلب به واسطه‌ی علایم تشدیدکننده‌ی خشم و حسادت، مهلک‌تر می‌شود. در تضاد متقابل، عشق پاک شکوفایی کمال روحانی است. عشق انسانی به قدری در کمند این شرایط محدودکننده قرار گرفته است که پدیدار شدن عشق پاک از درون،

غیر ممکن می‌گردد. بنابراین هنگامی که چنین عشق پاک‌ی در مرید بیدار می‌گردد، آن همیشه یک هدیه از سوی مرشد است. *بیدار شدن عشق پاک در قلب مرید واکنشی به نزول فیض مرشد کامل است.* هنگامی که عشق پاک به صورت هدیه‌ای از جانب مرشد کامل دریافت می‌گردد، در آگاهی مرید همچون بذری در خاک مساعد جای می‌گیرد و به مرور زمان رشد کرده، تبدیل به نهال و سپس به درختی تنومند مبدل می‌گردد.

آمادگی روحانی برای دریافت فیض الهی

بهرحال نزول فیض مرشد کامل مشروط به آمادگی روحانی اولیه‌ی مرید است. این آمادگی روحانی اولیه برای دریافت فیض الهی تا زمانی که مرید برخی از صفات الهی را در ساختار روانی خود پرورش نداده، به هیچ وجه کامل نیست. هنگامی که فرد از غیبت پرهیز نماید و بیشتر به نکات خوب دیگران بیندیشد تا نکات بد آنها و هنگامی که بردباری عظیمی از خود نشان دهد و آرزوی خوبی دیگران را داشته باشد، حتی اگر به ضرر خودش تمام شود، آنگاه آماده‌ی دریافت فیض مرشد کامل می‌شود. یکی از بزرگترین موانع بر سر راه آمادگی روحانی مرید، نگرانی است. هنگامی که با کوشش عظیم، مانع نگرانی از میان برداشته شود، راه برای پرورش صفات الهی که لازمه‌ی آمادگی روحانی مرید است هموار می‌گردد. *به محض آماده بودن مرید، باران فیض مرشد کامل بر او می‌بارد، زیرا مرشد کامل که اقیانوس عشق الهی است همواره مراقب روحی می‌باشد که فیضش در او ثمربخش شود.*

عشق پاک بسیار کمیاب است

آن نوع عشق که به وسیله‌ی فیض مرشد کامل بیدار می‌شود، سعادت‌ی بسیار کمیاب است. مادری که حاضر است همه چیز را فدا کند و به خاطر فرزندش بمیرد و شهیدی که زندگی خود را به خاطر میهنش از دست می‌دهد، در واقع بسیار شریف هستند اما آنها لزوماً این عشق پاک که برخاسته از فیض مرشد کامل است را نچشیده‌اند. حتی *مرتاض‌های* بزرگ با ریش‌های بلند که در کوه‌ها و غارها نشسته و به طور کامل در *جذبه‌ی* عمیق فرو رفته‌اند نیز لزوماً این عشق گرانبها را ندارند.

عشق پاک بهترین انضباط

عشق پاک که توسط فیض مرشد کامل بیدار می‌شود بسیار ارزشمندتر از هر محرک دیگری است که مرید می‌تواند از آنها استفاده کند. چنین عشقی نه تنها مزیت تمامی انضباط‌ها را در خود ترکیب می‌کند، بلکه از تمامی آنها در تاثیرگذاری بر هدایت مرید به سوی هدفش، برتری دارد. هنگامی که این عشق بیدار شد، مرید فقط یک آرزو دارد و آن وحدت با محبوب الهی است. این کنار کشیدن آگاهی از تمامی آرزوهای دیگر، منجر به پاکی بی‌کران می‌شود؛ بنابراین هیچ چیز بهتر از این عشق نمی‌تواند مرید را به طور کامل پاک کند. مرید همیشه حاضر است تا همه چیز را به محبوب الهی پیشکش کند و هیچ فداکاری برایش بسیار مشکل نیست. همه‌ی افکار او از خودی محدود روی برمی‌گردانند و به طور انحصاری بر محبوب الهی تمرکز می‌یابند. *با سوزانتر شدن این عشق*

روزافزون، سرانجام رهرو زنجیرهای اسارت خودی محدود را شکسته و با محبوب الهی یکی می‌گردد. این کمالِ عشق است و هنگامی که عشق این چنین به ثمر بنشیند، الهی می‌گردد.

عشق الهی برتر از عشق انسانی است

عشق الهی از لحاظ کیفیت با عشق انسانی تفاوت دارد. عشق انسانی، دوست داشتن همگان در یکتای الهی است در حالی که عشق الهی، دوست داشتن یکتایی الهی در همگان است. عشق انسانی موجب گره و پیچیدگی‌های بی‌شمار می‌شود در حالی که عشق الهی به وحدت و آزادی منتهی می‌شود. در عشق الهی جنبه‌های شخصی و غیر شخصی به طور مساوی توازن دارند اما در عشق انسانی این دو جنبه به طور متناوب بر یکدیگر برتری می‌یابند. وقتی ملاحظات شخصی در عشق انسانی حکمفرما باشد، به طور مطلق موجب نادیده گرفتن ارزش ذاتی شکل‌های دیگر می‌شود. هنگامی که عشق از روی انجام وظیفه باشد، حالت غیر شخصی عشق حاکم بوده و شخص را اغلب خشک، سرد و مکانیکی می‌سازد. احساس وظیفه در شخص، منجر به قید و بندهای ظاهری در رفتار می‌شود اما در عشق الهی آزادی بی‌قید و شرط و خود جوشی بی‌حد، وجود دارد. عشق انسانی در جنبه‌های شخصی و غیر شخصی، محدود است اما عشق الهی با ترکیب جنبه‌های شخصی و غیر شخصی در بیان و هستی، بی‌نهایت می‌باشد.

در عشق الهی عاشق با محبوب الهی یکی شده است

حتی بالاترین نوع عشق انسانی تابع محدودیت ماهیت فرد بوده و تا آسمان هفتم ایستادگی می‌کند. *عشق الهی پس از محو شدن ذهن انفرادی بیدار می‌شود و از کمنده ماهیت فرد آزاد است.* در عشق انسانی دوگانگی بین عاشق و معشوق پایداری می‌کند اما در عشق الهی *عاشق و محبوب الهی یکی می‌شوند.* در این مرحله، رهرو به بیرون از قلمرو دوگانگی گام نهاده و با خداوند یکی می‌شود، زیرا خداوند همان عشق الهی است. *هنگامی که عاشق و محبوب الهی یکی شدند، آن پایان و آغاز است.*

عالم به خاطر عشق به وجود آمده

به خاطر عشق است که تمام عالم به وجود آمده و به خاطر عشق است که ادامه دارد. خداوند به قلمرو خیال فرود می‌آید، زیرا دوگانگی ظاهری بین معشوق الهی و عاشق، کمک می‌کند تا سرانجام خداوند از ربانیت خود، آگاهانه مسرور گردد. *رشد عشق با تنش دوگانگی، مشروط و پرورنده می‌شود.* خداوند باید از جدایی و تمایز ظاهری در قالب روح‌های بی‌شمار رنج ببرد تا به بازی عشق ادامه دهد. آنها همه شکل‌های خود او هستند و در رابطه با آنها همزمان نقش عاشق و معشوق الهی را ایفا می‌کند. او به صورت معشوق الهی، بی‌حد مورد قدردانی آنها واقع می‌شود و به صورت عاشق الهی، ناجی حقیقی و نهایی آنها است تا آنها را به سوی خود باز گرداند. بنابراین اگرچه کل عالم دوگانگی تنها خیالی بیش نیست اما این خیال به خاطر هدفی مهم به وجود آمده است.

پویایی عشق

عشق، بازتاب وحدت خداوند در عالم دوگانگی است و تمام اهمیت آفرینش از آن سرچشمه می‌گیرد. اگر عشق از دایره‌ی زندگی بیرون نگاه داشته شود، تمامی روح‌ها در دنیا نسبت به یکدیگر وجود خارجی کامل پیدا می‌کنند و تنها روابط و تماس‌های ممکن در یک چنین دنیای بی‌عشقی، صرفاً سطحی و مکانیکی است. به خاطر عشق است که تماس‌ها و روابط بین روح‌ها حائز اهمیت می‌شوند. این عشق است که معنا و ارزش به تمامی رویدادهای عالم دوگانگی می‌بخشد. اما در حالی که عشق به عالم دوگانگی معنا می‌بخشد، همزمان نیز چالشی همیشگی برای عالم دوگانگی است. به همان اندازه که عشق قدرت می‌گیرد به بیقراری خلاق نیز دامن می‌زند و نیروی محرک اصلی یک پویایی روحانی می‌شود که سرانجام موفق به بازگرداندن آگاهی به حالت نخستین وحدت هستی می‌شود.